



«ذوالقرنین»ها و بررسی واژه ذوالقرنین از دیدگاه زبانشناسی تاریخی

رضوان مساح

مقدمه

تحریر، محل نزاع

تاریخی مناسبی برای اعراب تعیین کند، تاریخ ذوالقرنین یکی از پیشنهادها بود؛ اما این نظر پذیرفته نشد؛ زیرا فاصله زمانی ذوالقرنین تا آن روزگار بسی طولانی بود؛ با وجود این حتی تا سده های چهار و پنج هجری قمری، تاریخ ذوالقرنین در کنار تاریخ هجری قمری کاربرد داشته است؛ مثلاً طبری گاه پس از ذکر تاریخی به هجری قمری، معادل آن را به تاریخ ذوالقرنین یادآور شده است.^۱ وی در جای دیگری اشاره کرده است که «نصاری - همچنان - به عهد اسکندر ذوالقرنین تاریخ می نهند»^۲ علاوه بر اینها، از روزگاران کهن رسمی وجود داشته است که به نام بزرگان قرعه و فال هم می زدند. این ندیم چهار کتاب نام برده

ذوالقرنین، نامی آشنا برای همه کسانی است که در حوزه مطالعاتی علوم قرآنی یا تاریخ به پژوهش پرداخته اند. این نام یا لقب، دوبار در قرآن کریم، سوره کهف، آیات ۸۳ تا ۹۷ آمده و حجم گسترده ای از آرا و گفتار مفسران به عربی یا فارسی را به خود اختصاص داده است که البته اهمیت موضوع را نیز به گونه ای نشان می دهد. داستان ذوالقرنین آنچنان جذاب بوده که گاه از آن با نام «احسن قصص الملوك» یاد شده است.^۱

علاوه بر این، نام ذوالقرنین در بسیاری از احادیث و روایات منسوب به حضرت رسول (ص)، علی (ع)،^۲ امام جعفر صادق^۳ و امام باقر^۴ (علیهما السلام) آمده است که ارزش و اعتبار تاریخی و صحت و سقم برخی از آنها جای گفتگوست؛ برای نمونه قرطبی روایتی از طبری نقل کرده است که بنا بر آن، حضرت رسول (ص) ذوالقرنین را جوانی از «روم» خوانده اند، اما قرطبی خود این حدیث را «واهی السند» شمرده است.^۵

موضوع «ذوالقرنین» پا از حیطة تاریخی نیز فراتر نهاده، حتی به علم نجوم نیز راه یافته است؛ برای تاریخ گذاری ایام و حوادث، تقویمی به نام وی وضع کرده اند که گویا تا پس از اسلام نیز کاربرد داشته و منجمانی چون کوشیار و بتانی «تقویم ذوالقرنین» را همراه با دیگر تقویم ها، در زیج های خود آورده اند. به روایت طبری، زمانی که عمر قصد داشت مبدأ

۱. ابن تیمیه؛ ج ۱۷، ص ۲۲.

۲. برای مثال ر. ک به: ابوحزمه ثمالی؛ ج ۲، ص ۲۴۰؛ بحرانی؛ ج ۳، ص ۶۵۹؛ فیض کاشانی؛ ج ۳، ص ۲۵۹.

۳. ر. ک به: ابوحزمه ثمالی، به نقل از قطب راوندی؛ ج ۱، ص ۲۴۰؛ فیض کاشانی؛ همانجا.

۴. ر. ک به: فیض کاشانی؛ همانجا.

۵. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷.

۶. مجلد ۲، ۳، نیز نک: ج ۵، ص ۵۹۰، که عبارت چنین است: «ثم دخلت سنة احدى وسبعين ومائتين واولها يوم الاثنين للتاسع والعشرين من حزيران ولخمس وتسعين ومائة والى لذى القرنين». نیز نک: ج ۵، ص ۵۹۲؛ نیز نک به: ابوهلال عسگری؛ الاوائل؛ ص ۲۵ که تولد حضرت رسول (ص) را مطابق ۸۸۲ ذوالقرنین آورده است.

۷. طبری؛ ج ۱، ص ۱۲۰.

آلوسی (متوفای ۱۲۰۷ ق) در روح المعانی آنچه که از روایات گوناگون در باب ذوالقرنین یافته بودند، یکجا گرد آوردند و باید گفت که در هدف خویش، تا اندازه‌ای موفق نیز بوده‌اند؛ به همین سبب ما در این مقاله به روایات ایشان همچون شاهدی بر گفته‌های پیش از ایشان نظر کرده‌ایم.

در بیشتر بررسی‌های تاریخی اخیر، نام ذوالقرنین با کورش کبیر یا اسکندر قرین افتاده و جدال شگفت‌انگیزی حول تشخیص یا اثبات هویت ذوالقرنین بر یکی از این دو جریان داشته است؛ حتی برخی پژوهشگران متأخر به تألیف کتاب‌هایی مستقل در این باره دست برده‌اند: ابوالکلام آزاد، کتابی با این عنوان نگاشت: «ذوالقرنین» نامی، همان کورش بزرگ شاهنشاه با افتخار ایران است. این اثر با ترجمه باستانی پاریزی و مقدمه سعید نفیسی، نخستین بار در تهران به سال ۱۳۳۲ ش به چاپ رسید و در سال ۱۳۴۰ ش تجدید چاپ شد؛ همچنین علی سامی کتاب پاسارگاد، پایتخت و آرامگاه کوروش هخامنشی (ذوالقرنین) را در ۱۳۷۵ ش در شیراز چاپ کرد. پس از او علی اقبالی، ذوالقرنین: اسکندر - کوروش را در ۱۳۸۶ ش، در همدان در ۴۳۵ صفحه نگاشت. فریدون بدره‌ای نیز کتابی به نام کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق (تهران، ۱۳۸۴ ش) نوشته و در آن کوشیده است ثابت کند ذوالقرنین همان کوروش کبیر است.

برخی پژوهشگران پارافراتر نهاده، یکی از پادشاهان روزگار کهن چین به نام «تسن چی هوانگ تی» را ذوالقرنین دانسته‌اند. نام این پادشاه چینی در دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی^{۱۶} ذیل مدخل «ذوالقرنین» راه یافته است؛ البته بدین سبب که امیر توکل کامبوزیا کتابی مستقل به نام ذوالقرنین یا تسن چی هوانگ تی، بزرگ‌ترین پادشاه چین^{۱۷} را به این موضوع اختصاص داد.

۸. ر. ک به: ابن ندیم؛ ص ۴۳۶.

۹. طبری؛ ج ۱، ص ۱۴۲.

۱۰. ثمار القلوب؛ ص ۵۹۷-۵۹۸.

۱۱. مثلاً ر. ک به: طبری؛ ج ۴، ص ۱۲۹؛ ابن عبدالمنعم حمیری؛ ص ۱۱۵۱، ۱۴۴۸، ۱۵۱۷.

۱۲. مثلاً ر. ک به: ابن عبدالمنعم حمیری؛ ص ۹۳۰-۹۳۱، ۱۴۹۴، ۲۵۶۹؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۹-۳۰.

۱۳. مثلاً ر. ک به: سوراآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۷.

۱۴. ر. ک به: جاحظ؛ الحیوان؛ ۱۶۹۳-۱۶۹۴. ثعالبی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۷. ثعالبی این داستان را از «حماقت عوام» می‌داند.

۱۵. ابن هشام؛ ص ۵۱۵؛ معانی القرآن؛ ج ۴، ص ۲۸۳؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۷-۲۸-۲۹ که هر دو به حدیثی از عمر نیز استناد کرده‌اند.

۱۶. دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی؛ ج ۱، ص ۱۰۸۱.

۱۷. تهران: شرکت سهامی انتشار، [بی‌تا].

که به دانیال نبی، ذوالقرنین، اسکندر و بهرام گور منسوب بوده و اشاره کرده است که نصاری کتابی به نام «قرعه ذوالقرنین» تألیف کرده‌اند و به آن قرعه می‌زده‌اند؛^۸ همچنین طلسم‌های بسیاری به نام وی وجود داشته است؛ از جمله می‌توان به مجموعه طلسم اسکندر ذوالقرنین اثر قیس عثمان بن غلامشاه شیرازی ده‌دار اشاره کرد که در ۱۳۲۲ ق در بمبئی چاپ شد.

به روایت طبری، ذوالقرنین یکی از سه پادشاهی بود که توانست همه مردم را به فرمان خویش درآورد. طبری او را، هم‌ردیف نمرود بن ارغوا و سلیمان بن داوود نام نهاده است.^۹ ثعالبی نیز در روایتی او را در کنار یکی از این چهار پیامبر/پادشاه نشانده است: یوسف (ع) پادشاه مصر، داوود و سلیمان (علیهم السلام)، پادشاهان سرزمین شام تا اصرطخر و ذوالقرنین، پادشاه غرب و شرق.^{۱۰}

در طول تاریخ، مساجد، قلعه‌ها، سدها و بناهای بزرگ و عجیب یا به وی منسوب بوده یا روایت شده که او آنها را خود ساخته است؛^{۱۱} حتی بنای شهرهایی چون اسکندریه، سمرقند، مرو، هرات، سجستان، جی و اصفهان را به وی نسبت داده‌اند؛^{۱۲} علاوه بر این هر جاز قوم یا جوج و ماجوج یا مکان جابلقا و جابلصا یادشده، بی‌تردید نام ذوالقرنین نیز قرین آنهاست^{۱۳} و به دنبال آن، داستان‌های مربوط به سد ذوالقرنین و از این قبیل پدید آمده است که می‌توان به کتاب ذوالقرنین: سد یا جوج و ماجوج، تألیف سید هبه‌الدین شهرستانی، ترجمه عباسقلی آقا محدث چراندابی (۱۳۲۹) اشاره کرد.

شمار چشمگیر روایات و پریشانی میان اقوال درباره ذوالقرنین چندان بوده است که برخی ذوالقرنین را موجودی فرشته/انسان تصور کرده‌اند؛ چه او از پیوند فرشته‌ای «عیری» نام که بر زمین فرود آمده بود، با زنی که «قیری» نام داشت، زاده شد؛^{۱۴} اگرچه این روایات خود داستان هاروت و ماروت را در ذهن خواننده تداعی می‌کند. بنابر برخی تفاسیر، ذوالقرنین تنها فرشته‌ای بوده است که «با اسباب و وسایل زمین را پیموده است».^{۱۵}

از مؤلفان کهن، ثعالبی (متوفای ۴۲۹ ق) در ثمار القلوب و



باید به این نکته اشاره کرد که انطباق کوروش با ذوالقرنین صرف نظر از دیدگاه علمی، به ویژه در دهه های اخیر دوران پهلوی دوم، از سوی موافقان یا مخالفان آن نظام، فارغ از جنبه های سیاسی نبوده است.

ذوالقرنین را حتی در عرفان اسلامی نیز می توان سراغ گرفت. در این دیدگاه، ذوالقرنین در جستجوی آب حیات، به همراهی خضر(ع) پا به تاریکی می نهد و ابن عربی و مولانا و دیگر عارفان از او به عنوان «سالک خداجو» یا «عارف به حق رسیده» یا نمادی از «انسان کامل» یاد کرده اند.

ما در این مقاله کوشیده ایم نخست وجه تسمیه این نام یا لقب را بر اساس منابع موجود بررسی کنیم؛ سپس زمان هایی را که ذوالقرنین در آنها می زیسته، به ترتیب آورده، پس از آن به کسانی می پردازیم که این «لقب» یا «نام» بر آنها تطبیق داده شده است و در پایان این لقب را از نظر زبانشناسی بررسی می کنیم تا شاید پرده از راز ذوالقرنین بر گرفته شود؛ البته باید یادآوری کرد که بحث ما در این مقاله درباره ریشه شناسی این واژه است و موضوع تطبیق آن با یکی از مشاهیر و «اصحاب قدرت» در جهان باستان، همچنان مفتوح باقی می ماند.

وجه تسمیه

مآخذ موجود، در باب وجه تسمیه ذوالقرنین متفق القول نیستند و گردآوری همه این وجوه نیز اگر امکان ناپذیر نباشد، بسی دشوار خواهد بود؛ چه، ممکن است باز وجه دیگری، از گوشه و کنار سربر آورد.

وجوهی که برای معانی این نام بیان شده است، می توان به دو گروه تقسیم کرد: نخست معانی مربوط به «شاخ» یا چیزی شبیه به آن و دیگری، آن دسته از معانی که بیشتر غیرمادی است و حالت انتزاعی یافته است.

الف) گروه نخست:

۱. وی را دو شاخ بود^{۱۸} از جنس سم و او نخستین کس بود که عمامه بر سر نهاد تا دو شاخ خویش را پنهان دارد.^{۱۹} یا او چیزی شبیه به دو شاخ داشت که در زیر کلاه پنهان شد؛^{۲۰} یا اساساً دو برآمدگی در دو سوی پیشانی داشت.^{۲۱}
۲. تاج وی دو شاخ داشت.^{۲۲}
۳. وی را دو ورق از مس بر سر بود.^{۲۳}
۴. او را دو گیسو بود؛^{۲۴} به زر و مروارید بافته.^{۲۵}
۵. در روزگار پیشین، مردم دو شاخ داشتند، اما در زمان ذوالقرنین، دو شاخ ایشان از میان رفت.^{۲۶}
۶. سر او مانند دو سرو بود!^{۲۷}

۷. دو شاخ او، همچون دو شکاف بود که عوام آن را دو مار می خواندند و بر دو کتف خود، دو برآمدگی داشت.^{۲۸}
۸. او کافران را به دین حق می خواند و ایشان بر وی خروج کردند و بر یک نیمه سر وی، زخمی زدند که از آن هلاک شد؛ سپس خدای او را زنده کرد و بار دیگر بر دیگر نیمه سر وی زخمی زدند که از آن بمرد؛ آن گاه بار دیگر خدا او را زنده کرد و آن دو نشان بر سر وی آشکار بود؛ به همین سبب وی را ذوالقرنین خواندند.^{۲۹}

ب) معانی گروه دوم که بیشتر انتزاعی اند:

۹. وی «نور» و «ظلمت» را تسخیر کرد و هرگاه راه می سپرد، نوری در پیش رو داشت و در پشتش ظلمت بود.^{۳۰}
۱۸. ر. ک به: سورآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۷. طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹؛ گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷ و عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
۱۹. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴.
۲۰. طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹. همو، جوامع الجامع؛ ج ۴، ص ۱۴.
۲۱. خویی؛ ج ۸، ص ۳۹۳.
۲۲. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ بیضاوی؛ ج ۳، ص ۵۱۹؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.
۲۳. ر. ک به: ثعالبی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۷؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴. به نقل از وهب بن منبه و گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸.
۲۴. فراء؛ ج ۴، ص ۲۸۳؛ ثعالبی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۷. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴. گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ مغنیه؛ ج ۵، ص ۱۵۶ و قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.
۲۵. سورآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۶؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
۲۶. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ بیضاوی؛ ج ۳، ص ۵۱۹؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.
۲۷. بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸.
۲۸. ثعالبی؛ ثمار القلوب؛ ص ۶۰۰.
۲۹. سورآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۶؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۲. بعضی این روایت را به حضرت علی(ع) نسبت داده اند. ر. ک به: ابوحزمه ثمالی؛ ج ۱، ص ۲۴۰؛ طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹. همو، جوامع الجامع؛ ج ۴، ص ۱۴؛ حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ و...؛ بعضی همین تفسیر را با کمی تغییر از آن امام جعفر صادق(ع) دانسته اند؛ ر. ک به: فیض کاشانی؛ ج ۳، ص ۲۵۹.
۳۰. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۰۹؛ بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸.

هـ) زمان هخامنشیان که داریوش یا اسکندر را ذوالقرنین دانسته‌اند.

و) پس از زمان موسی (ع) ۵۲ یا پیش از او. ۵۳
 ز) نزدیک به زمان عیسی (ع) ۵۴ یا پس از آن حضرت. ۵۵

۳۱. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
 ۳۲. سوراآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۶-۱۴۴۷؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸-۲۷.
 ۳۳. بیضاوی؛ ج ۳، ص ۵۱۹؛ ابن جوزی؛ المدهش؛ ص ۱۶۱-۱۶۲؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.
 ۳۴. طبرسی؛ جوامع الجامع؛ ج ۴، ص ۱۴.
 ۳۵. انباری؛ ص ۴۶۹؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
 ۳۶. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۸؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۵؛ مغنیه؛ ج ۵، ص ۱۵۶؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳.
 ۳۷. ابو حمزه ثمالی؛ ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ انباری؛ ص ۴۶۹؛ حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
 ۳۸. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴؛ نیشابوری؛ ج ۴، ص ۴۸۵؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۳؛ بیضاوی؛ ج ۳، ص ۵۱۹.
 ۳۹. حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
 ۴۰. گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۳.
 ۴۱. حسینی شاه عبدالعظیمی؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛ گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ مغنیه؛ ج ۵، ص ۱۵۶.
 ۴۲. طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹.
 ۴۳. خوبی؛ ج ۸، ص ۳۹۳؛ این فرضیه سبب شده است برخی به اشتباه گمان کنند عبارت «صاحب قرآنی» در واقع تعبیر دیگری از ذوالقرنین است (ر. ک به: همان. نیز: ر. ک به: بدره‌ای؛ ص ۱۵۶).
 ۴۴. بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.
 ۴۵. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷؛ گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۴.
 ۴۶. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۸؛ قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷ برای مقایسه دیگر داستان‌های ذوالقرنین با ابراهیم (ع)، ر. ک به: آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۷.
 ۴۷. ثعالی؛ ص ۵۹۹.
 ۴۸. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ص ۹۷؛ روح المعانی؛ ج ۱۵، ص ۳۲۱.
 ۴۹. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷. نیز ر. ک به: داستانی که در تفسیر شریف لاهیجی (ج ۲/۹۲۷-۹۲۸) درباره ذوالقرنین و فرشته رفائیل و چشمه آب حیات آمده؛ نیز ر. ک به: طبری؛ ج ۱، ص ۲۲۰. ۵۰. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۹؛ گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰.
 ۵۱. گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۵.
 ۵۲. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷.
 ۵۳. طیب؛ ج ۸، ص ۳۹۳.
 ۵۴. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷.
 ۵۵. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷؛ طیب؛ ج ۸، ص ۳۹۳.

۱۰. وی در نور و ظلمت داخل شد. ۳۱
 ۱۱. «وی به خواب دید که دو کناره قرص آفتاب را بگرفت و به وقت طلوع و وقت غروب، دیگر روز آن خواب را بر معبران عرضه کرد؛ وی را ذوالقرنین نام کردند». ۳۲
 ۱۲. وی دنیا را چندان بگردید که از شرق تا به غرب را پیمود ۳۳ و تصرف کرد؛ ۳۴ به عبارتی دیگر وی به دو قرن زمین که غرب و شرق است، رسید. ۳۵
 ۱۳. وی بر شرق و غرب جهان پادشاهی بکرد. ۳۶
 ۱۴. بر فارس و روم پادشاهی کرد. ۳۷
 ۱۵. شاید به سبب شجاعت، وی را بدین نام ملقب کرده باشند؛ چه او گویا می‌توانست با دو شاخ خویش شاخ زند ۳۸ و سخت توانمند گردد.
 ۱۶. به هنگام کارزار، با دست و رکابین می‌جنگید. ۳۹
 ۱۷. از سوی پدر و مادر، هر دو، بزرگ، کریم و نجیب بود؛ ۴۰ به عبارتی دیگر: کریم الطرفین یا آئوین بود. ۴۱
 ۱۸. وی دو قرن زندگی ۴۲ یا سلطنت کرد. ۴۳
 ۱۹. خداوند علم ظاهر و باطن را به او عطا کرد. ۴۴

محدوده زمانی

- از آنجا که افراد بسیاری در زمانهای گوناگون با این نام تطبیق داده شده‌اند، ناچار دوران او را در فاصله‌های زمانی بسیار ناهمگون قرار داده‌اند:
- الف) زمان ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع): ۴۵ «ذوالقرنین حج گزارد و با ابراهیم (ع) ملاقات کرد». ۴۶ ثعالی متوجه این تناقض شده و نظر داده است که به [کتاب‌های] تاریخ فارسیان چندان اعتماد نیست؛ چه، در کتابهای تاریخی سریانی و یونانی، میان «ذوالقرنین» و «ابراهیم (ع)» که در زمان فریدون می‌زیسته است، بیش از هزار سال فاصله است. ۴۷
- ب) همزمان با خضر (ع). ۴۸ به نظر قرطبی خضر (ع) پرچمدار بزرگ سپاه ذوالقرنین بوده است؛ ۴۹ اگرچه زمان خضر، خود نیز نامعلوم است.
- ج) پس از زمان نمرود. ۵۰
- د) پس از زمان نوح (ع). ۵۱



ذوالقرنین در شعر دوره جاهلی و آستانه ظهور اسلام

بنابر مآخذ موجود، نام ذوالقرنین بارها در شعر جاهلی، در شعر طرفة بن عبده^{۵۶} و قس بن ساعدة^{۵۷} آمده و در هر دو جا، این نام با اسم «صعب» (نک به: بحث «ذوالقرنین»ها) قرین شده است. از دیگر شاعران جاهلی می توان به امیه بن ابی الصلت^{۵۸} اشاره کرد. شعری از این جهت جالب توجه است که به «مسلمان بودن ذوالقرنین قبل از خود»، «رسیدن به دو سوی مشرق و مغرب»، «عین ذی خلب» و «یأط حرمه» هم اشاره کرده که در بیشتر تفاسیر به این نام ها به تفصیل پرداخته شده است.

ذوالقرنین را در شعر ربیع بن ضبع فزاری،^{۵۹} امر و القیس^{۶۰} و لبید بن ربیع عامری نیز می توان یافت. در ابیات ربیع و لبید نیز از «صعب» نامی به عنوان ذوالقرنین یاد شده است.

«ذوالقرنین»ها

در برخی منابع از وی همچون مردی گمنام یاد شده است؛ مثلاً آلوسی ذوالقرنین را پادشاهی ناشناس می داند که خداوند بر زمین فرود آورد و از هر چیز وی را سببی داد.^{۶۱} بنابر روایتی دیگر، او بنده ای صالح بود که خداوند به او پادشاهی، علم و حکمت بخشید و جامه هیبت پوشانید و ما نمی دانیم او کیست.^{۶۲} در برخی نظرات دیگر، از او به عنوان پادشاهی عادل، پیامبر و حتی فرشته یاد شده است.^{۶۳}

برخی بر این باور بوده اند که دو ذوالقرنین وجود داشته است؛ یکی ذوالقرنین کوچک و دیگری ذوالقرنین بزرگ. ذوالقرنین بزرگ غلامی رومی، فرزند پیرزنی فقیر بوده که خداوند پادشاهی را به او ارمغان داد.^{۶۴}

گذشته از این موارد، بیشتر منابع به نام وی تصریح کرده اند و محدوده زمانی و از همه مهم تر، وجه تسمیه او را نیز بیان کرده اند. ما در اینجا علاوه بر ذکر نام آنها، با «اعداد» به وجه تسمیه و با «حروف ابجد» به زمان آنها نیز اشاره می کنیم. (برای تطبیق اعداد و حروف ابجد به تبتیر «وجه تسمیه» و «محدوده زمانی» مراجعه کنید). اشخاص خاصی که گفته شده است، ذوالقرنین بوده اند:

(۱) ابوبکر، مردی یمنی از قبیله حمیر

مغنیه به نقل از رازی و ابوحیان اندلسی و ابوریحان بیرونی، تنها از مردی به نام «ابوبکر» یاد کرده که وی ذوالقرنین بوده است.^{۶۵}

(۲) ابوکرب یا کُرب، عمیر (یا ابن عمیر) بن افریقیس (یا افریقش) حمیری

وی از پادشاهان یمن بود (نک به: وجه تسمیه، ش ۴، زمان: الف).

آلوسی، بر این گمان است که امیه بن ابی الصلت در شعر خود

به این شخص اشاره دارد.^{۶۶} شریف لاهیجی به نقل از ابوریحان بیرونی گوید: انتساب ذوالقرنین به یمن صحیح تر است؛ چه «اسماء اهل یمن، مصدر به ذو است؛ مثل ذویزن و ذونواس».^{۶۷} (۳) اسکندر رومی^{۶۸} یا پسر دارای اکبر^{۶۹}

(نک به: وجه تسمیه: ۲، ۴، ۵، ۱۳، ۱۵، ۷۰ محدود زمانی: الف). به نظر ابوالکلام آزاد، ابن سینا (متوفای ۴۲۸ ق) نخستین کس بود که از سکندر رومی به عنوان ذوالقرنین نام برده؛ حال آنکه بسی پیش از وی، دست کم جاحظ (متوفای ۲۵۵ ق) به این موضوع اشاره کرده است.^{۷۱}

نکته دیگر آنکه: برخی مآخذ، اسکندر رومی را بر اسکندر یونانی مقدم دانسته اند و گاه دو هزار سال فاصله زمانی میان آن دو قائل شده اند.^{۷۲} اسکندر را ذوالقرنین اکبر^{۷۳} یا پادشاه فازس

۵۶. «إذا الصعب ذوالقرنین ارخى اوائه الى مالك ساماه قامت نواده».

۵۷. «الصعب ذوالقرنین اصبح ناديا بالحنوبین تلاعب الارواح».

۵۸. «قد كان ذوالقرنین قبلى مسلما ملكا علافى الارض غير معبد».

۵۹. «الا این ذوالقرنی این جموعه لقد كثر اسبابه ثم قلت

والصعب ذوالقرنین عمر ملكه لفین امسى بعد ذاك وميماد

۶۰. «اصد نشاص ذی القرنین حتى تولى عارض الملك الهمام».

۶۱. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴.

۶۲. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۴.

۶۳. طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۱۵، ص ۱۱۹ و مغنیه؛ ج ۵، ص ۱۵۶.

۶۴. برای توضیح بیشتر در این باره. ک به: گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۳ و ج ۲، ص ۴۸۰.

۶۵. مغنیه؛ ج ۵، ص ۱۵۶.

۶۶. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۶-۲۷.

۶۷. شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۶؛ نیز ر. ک به: عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.

۶۸. نشوان حمیری؛ ص ۱۷۵؛ سوراآبادی؛ ج ۲، ص ۱۴۴۶؛ قمی مشهدی؛ ج ۸، ص ۱۴۲.

۶۹. برای توضیحات بیشتر ر. ک به: شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۶ که این ادعا را دروغ می پندارد.

۷۰. تفسیر نویری؛ ج ۱، ص ۱۶۶.

۷۱. الحیوان؛ ص ۳۷۲۷.

۷۲. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۷؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۹.

۷۳. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۶-۲۷.

است که خشایارشا، ضامیرس، سومین پادشاه را شکست داد و او را کشت، سپس از دو شاخ سر ضامیرس، برای خود تاجی ساخت و بر سر نهاد. نام وی در منابع عربی به صورت اطرکسرکس آمده است.^{۸۴}

(۷) داریوش اول هخامنشی^{۸۵}

(نک به: وجه تسمیه: ۱۳).

(۸) داریوش سوم هخامنشی^{۸۶}

ریتز با استناد به رؤیای دانیال، داریوش سوم را ذوالقرنین دانسته است.

(۹) شمر یرعش یا شمر یرعش

آلوسی این نام را تحصیف و تحریف ابن عمیر افریقیس دانسته و شمر یرعش و ابن عمیر افریقیس را یک شخص پنداشته است.^{۸۷}

(۱۰) صعب بن ذی یزن حمیری از فرزندان وائل بن حمیر^{۸۸}

در اشعار جاهلی، او همان ذوالقرنین است (نک به: «ذوالقرنین در شعر دوره جاهلی و آستانه ظهور اسلام» در ابتدای مقاله).

۷۴. بیضاوی؛ ج ۳، ص ۵۱۹.

۷۵. برای اطلاع بیشتر. ک به: "Alexander romance" و "Alexander The Great" در Encyclopedia Britanica 2006.

۷۶. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷.

۷۷. ر. ک به: گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۴ پاورقی شماره ۶.

۷۸. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۶؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۸؛ نشوان حمیری؛ ص ۱۷۵؛ عاملی؛ ج ۶، ص ۲۸.

۷۹. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۵.

۸۰. به نقل از دایرة المعارف اسلام، ویرایش اول (EI=).

۸۱. اخوان زنجانی؛ ص ۸۰.

۸۲. مثلاً ر. ک به: ابوالکلام آزاد؛ ج ۸۱، ص ۲۳-۸۳؛ بدره‌ای؛ ۱۴۵، ۱۷۱-۱۷۲؛ کیوانی؛ ج ۸، ص ۳۴۹-۳۵۴.

۸۳. ر. ک به: نشوان حمیری؛ ص ۱۶۱؛ نیز مکارم شیرازی؛ ج ۱۲، ص ۵۴۲؛ EI.

۸۴. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم؛ ص ۲۸۰-۲۸۱. احتمالاً نام خشایارشا را از شکل یونانی آن که کسرکس (Keserkese) است، وام گرفته‌اند.

۸۵. سعیدی؛ ص ۲۱-۲۵.

۸۶. ر. ک به: عهد عتیق؛ کتاب دانیال؛ باب نهم، آیه یک به بعد، ریتز (P.P 26) و پروفیسور رضوی (ص ۲۰۰-۲۰۴)؛ به نقل از بدره‌ای، صص ۱۵۷-۱۵۸ و ۱۵۸-۱۵۹.

۸۷. آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۸؛ نیز ر. ک به: شهاب پور؛ ص ۱۱-۱۲.

۸۸. در شعر شاعران جاهلی؛ طرفه و قس بن ساعد. در شعر شاعران مخضرم؛ لیب و ربیع (ر. ک به: همین مقاله قسمت «ذوالقرنین در شعر جاهلی و مخضرم». نیز ر. ک به: قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۶-۴۷.

و روم^{۷۴} نیز گفته‌اند.^{۷۵}

قرطبی به نقل از وهب بن منبه، از وی فقط به صورت «رومی» یاد کرده است.^{۷۶} به نظر برخی از مفسران، اگرچه اسکندر واجد بسیاری از صفات ذوالقرنین بوده است، اما از آنجا که وی بی تردید موحد نبوده، این نسبت نمی‌تواند درست باشد.^{۷۷}

(۴) اسکندر پسر فیلیپ دوم (۳۲۳-۳۵۶ قبل از میلاد)

که از وی به یونانی یا مقدونی^{۷۸} یاد شده است (نک به: وجه تسمیه: ۱۲؛ محدوده زمانی: الف).

در متون و مآخذ عربی به این اسکندر، گاه به صورت ابن فلیقوس یا قلیفص یا قلیص (همه، معرب فیلیپ) اشاره شده است^{۷۹} که همه تصحیف نام اوست. نولدکه، اسکندر را ذوالقرنین دانسته و به اسطوره‌ای سریانی که متعلق به قرن شش میلادی است، استناد می‌کند. در این اسطوره آمده است: «اسکندر خدا را مخاطب قرار داد و گفت: من می‌دانم که تو دو شاخ به من داده‌ای که روی سرم رشد کند تا بتوانم بر همه ممالک جهان چیره شوم»؛^{۸۰} البته باید یادآوری کرد در سکه‌های یافت شده از اسکندر در مصر، تصویر نیمرخ او را نشان می‌دهد که وی کلاه خودی بر سر دارد که بر آن دو شاخ نصب است.^{۸۱}

بسیاری از پژوهشگران، با توجه به ادله گوناگونی، نظریه تطبیق ذوالقرنین با اسکندر را نپذیرفته‌اند؛ زیرا اسکندر اگرچه فاتح بود، اما در نوشته‌های پهلوی از وی به عنوان «گجستک سکندر» (اسکندر نفرین شده) «دوش خدا» (شاه بد) و «کرسانی غاصب» یاد شده است. او مردی ویرانگر، ستمکار و اهریمنی وصف شده است که با آنچه بر ذوالقرنین مذکور در قرآن نسبت داده شده، ناسازگار است.^{۸۲}

(۵) تبع الاقرن

(نک به: وجه تسمیه: ۱۲).

یکی از پادشاهان عربستان جنوبی بود و برخی او را پسر شمر یرعش دانسته‌اند.^{۸۳}

(۶) خشایارشا

قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز جرجانی، به نقل از کتاب‌های کهن تاریخی به زبان سریانی و یونانی چنین نظر داده



۱۱) ضحاک مسما به بیوراسب^{۸۹}

(نک به: وجه تسمیه: ۱۵).

۱۲) عبدالله بن ضحاک (بن معد)، ملقب به ضحاک. ۹۰

(نک به: وجه تسمیه: ۲).

به نظر ثعالبی، روایت مربوط به عبدالله بن ضحاک روایتی «مهجور» است و خردمندان را نشاید که به آن التفات کنند. ۹۱
گنابادی لقب او را عیاش آورده است^{۹۲} (نک به: عیاش، دنباله مقاله).

۱۳) امام علی (ع)

بنابر برخی روایات، حضرت علی (ع) اشاره کرده اند که «ذوالقرنین در میان شما نیز هست»؛ به همین سبب، به نظر برخی محققان، منظور آن حضرت، خود ایشان بوده است؛ چه سر آن حضرت یک بار به دست عمرو بن عبدود و بار دیگر در محراب به دست ابن ملجم مرادی ضربت خورد. ۹۳

۱۴) عیاش^{۹۴}

(نک به: وجه تسمیه: ۸، ۱۳؛ زمان: د).

در توضیحی درباره وی آمده است: او بنده ای صالح بود و مردمان را به خدا فرامی خواند؛ اما ایشان سر او را دو ضربت زدند و به جای آن دو ضربه، دو شاخ میان تهی در دو سوی سر وی روید و آن علامت نبوت وی شد؛ چه از آن دو شاخ، ظلمت و رعد و برق ظاهر می شد و هر که با او مخالفت می کرد، هلاک می گردید. ۹۵

برخی نسب وی را به سام بن نوح رسانده اند^{۹۶} و برخی دیگر «عیاش» را لقبی برای عبدالله بن ضحاک دانسته اند. ۹۷

۱۵) فریدون

پنجمین پادشاه سلسله پیشدادیان (نک به: محدوده زمانی: الف. ۹۸ ب. ۹۹).

برخی خضر را خواهرزاده وی دانسته اند. ۱۰۰

طبری نام وی را «افریدون ملک بن ائفیان» (= آبتین) آورده

است. ۱۰۱ عاملی به نقل از ابوزید بلخی صاحب صور الاقالیم

آورده است: به وی حتی وحی نیز می شده است. ۱۰۲

۱۶) کوروش

مولانا ابوالکلام آزاد با نوشتن کتابی با نام ذوالقرنین نامی همان کوروش بزرگ شاهنشاه بافتحخار ایران است (در ۸۳ صفحه)، کوشید با آوردن ادله ای از تورات و از همه مهم تر با اشاره به سنگتراشی موجود برجسته کوروش در پاسارگاد، در مشهد مرغاب ثابت کند ذوالقرنین مذکور در قرآن، بدون تردید همان کوروش است. وی پس از اشاره به «فتوحات کوروش در شرق و غرب»، توضیح در باب «عین حمته» و «بنای سد یا جوج

و مأجوج» به اوصاف اخلاقی ذوالقرنین که در قرآن آورده شده است، و مقایسه آن با «اخلاق عمومی کوروش»، به اثبات نظر خود پرداخته است؛ ۱۰۳ پس از وی، بیشتر تفاسیر فارسی، به نام کوروش به عنوان ذوالقرنین اشاره کرده اند؛ مثلاً در میان مفسران متأخر، بلاغی در حجة التفاسیر، ۱۰۴ کوروش را ذوالقرنین دانسته و با اشاره به لشکرکشی کوروش به غرب ایران و فتح لیدی، تاختن وی به شرق ایران تا بلخ، رفتن به مرزهای شمالی تا کوه های قفقاز، دیدار وی با قوم یا جوج و مأجوج و ماجراهای پس از آن و باتوجه به مضمون آیات قرآن، کوشیده است او را ذوالقرنین بداند.

همچنین، فریدون بدره ای با نگارش کتاب کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق در «سه دفتر» کوشیده تا اندازه ای منابع را در این باب گردآوری کند. وی نخست به «دورنمای تاریخی

۸۹. ثعالبی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۹.

۹۰. ثعالبی؛ ثمار القلوب؛ ص ۵۹۸. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۵؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۵؛ گنابادی؛ ج ۸، ص ۴۷۴؛ شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۷.

۹۱. ص ۵۸۹.

۹۲. گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰.

۹۳. طیب؛ ج ۸، ص ۳۹۳؛ بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸؛ ابن منظور؛ ذیل «قرن». نیز EI.

۹۴. ر. ک به: ابوحزمه ثمالی؛ ج ۱، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۶-۹۲۷ که حدیثی از محمد عیاشی به نقل از امام باقر (ع) نقل می کند که ذوالقرنین را پیامبر و پادشاهی به نام عیاش معرفی می کند.

۹۵. شریف لاهیجی؛ ج ۲، ص ۹۲۷؛ نیز ر. ک به: تیتز «وجه تسمیه» در همین مقاله.

۹۶. بروجردی؛ ج ۴، ص ۲۱۸.

۹۷. گنابادی؛ ج ۲، ص ۴۸۰.

۹۸. ر. ک به: ثعالبی؛ ثمار القلوب؛ ۵۹۸. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۷؛ آلوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۸؛ طبری؛ ج ۱، ص ۲۲۰.

۹۹. طبری؛ ج ۱، ص ۲۲۰.

۱۰۰. طیب؛ ج ۸، ص ۳۹۳.

۱۰۱. طبری؛ ج ۱، ص ۲۲۰.

۱۰۲. عاملی؛ ج ۶، ص ۲۹.

۱۰۳. ص ۵۵-۶۲.

۱۰۴. ج ۴، ص ۱۳۱.

«اسکندر کبیر» ارجاع داده شده و در مقاله «اسکندر کبیر» نه فقط بحثی به ذوالقرنین اختصاص نیافته، بلکه در پایان، ارجاعی به مدخل «ذوالقرنین» آمده است. بدین گونه خواننده در میان این مداخل سرگردان مانده است! حتی ذیل مقاله «کوروش بزرگ» نیز اشاره‌ای به موضوع ذوالقرنین دیده نمی‌شود.

بحث لغوی و ریشه‌شناسی ذوالقرنین در زبان‌های سامی

۱) در زبان اکدی

در متون میخی آشوری، این واژه ذیل «qarnu» (= قرونو) که معانی متعدد دارد، آمده است. نخست باید اشاره کرد که اشخاص یا خدایان، بدین نام خوانده می‌شدند؛ از جمله می‌توان به این نام‌ها اشاره کرد: Adad-qar-na-a (= ادد قرنا) و DINGIR-qa-na-a (= دینگیر قرنا) و Ša-maš-qa-na-a (= شمس قرنا) (در دو کلمه اخیر «ر» در «ن» ادغام شده است).

از دیگر معانی «قرونو» می‌توان به شاخ، دم عقرب، تارک، نوک ماه یا اجرام آسمانی، ریتون و قدرت اشاره کرد. نکته مهم این است که این واژه به معنای «قدرت» نیز به کار می‌رفته است. جمله‌ای که در آن کلمه «qarnu» به معنای قدرت آمده است، این است:

ša kāšir anzilli qar-na-šū tuballa

به این معنا: «تو قدرت‌های مجرم سنگدل را نابود می‌کنی». در اینجا «qarna» به صورت جمع به کار رفته است. ۱۱۴ از این جمله می‌توان نتیجه گرفت: ذوالقرنین می‌تواند به معنای کسی باشد که «صاحب قدرت» است و به همین سبب، در متن‌های آشوری به خط میخی، خدایان و حتی افراد به این نام خوانده می‌شدند. بعید نیست استفاده از کلاهی با دو شاخ بر روی آن، خود تأکیدی بیشتر بر قدرت موردنظر باشد؛ البته موضوع دارا بودن دو شاخ در تصاویر اساطیری و حقیقی، سابقه‌ای بس قدیم دارد؛ مثلاً در سنگ‌نگاره‌های موجود از الهه ایزیس در مصر،

۱۰۵. ص ۱۷۳-۱۷۹.

۱۰۶. ابن هشام؛ ۵۱۵ و معانی القرآن؛ ج ۴، ص ۲۸۳.

۱۰۷. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۵؛ آگوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۶ و در تفسیر سورآبادی (ج ۲، ص ۱۴۴۶) علاوه بر آوردن نام «اسکندر رومی» متذکر شده که او گویندوی مصری بوده.

۱۰۸. معانی القرآن؛ ج ۴، ص ۲۸۵.

۱۰۹. آگوسی؛ ج ۱۶، ص ۲۶.

۱۱۰. انباری؛ ص ۴۶۸.

۱۱۱. ثعالی؛ ثمار القلوب؛ ۵۹۸. نیز EI2 ذیل «اسکندر».

۱۱۲. قرطبی؛ ج ۱۱، ص ۴۶.

۱۱۳. همدانی؛ ۳۳۴ و نشوان حمیری؛ ۱۶۶.

۱۱۴. در این باره ر. ک. به: «The Assyrian Dictionary» ذیل همین واژه.

کوروش و دودمان هخامنشی» و پس از آن به «کوروش کبیر در عهد عتیق» و سپس «کوروش کبیر در قرآن مجید» پرداخته و آرای بیش از هفده تن از مفسران و محققان قدیم و جدید، از جمله طبری، بلعمی، غزالی، ابوالکلام آزاد و پروفیسور طاهر رضوی را بررسی کرد. او در پایان با صراحت کوروش کبیر را همان ذوالقرنین دانسته است. ۱۰۵

۱۷) مرزبان بن مدریة یونانی

مردی از مصر از فرزندان یونان بن یافت بن نوح ۱۰۶

گویند وی سیاه پوست بوده است؛ ۱۰۷ همچنین در معانی القرآن به نقل از محمد بن اسحاق آمده است این حدیث از «گفته‌های اعاجم» است. ۱۰۸

۱۸) مصعب بن عبدالله بن قینان بن منصور بن عبدالله ازد بن

عون بوزید بن کهلان بن سبا بن یعرب بن قحطان ۱۰۹

۱۹) نعمان ابن منذر ۱۱۰

(نک به: وجه تسمیه: ۴)

۲۰) منذر بن ماء السماء

از پادشاهان حیره از بنی نصر. ۱۱۱

۲۱) هر مس

ج) در بعضی منابع هردیس ۱۱۲ آمده است که احتمالاً

تصحیف هر مس است.

۲۲) همیسع بن زید بن عمر

کنیه وی را صعب دانسته اند ۱۱۳ (نک به: محدوده زمانی،

الف).

پژوهش‌های خاورشناسان و دیگر معاصران

جفری این واژه را از ریشه عربی «قرن» به معنی شاخ دانسته و به همین سبب در کتاب واژه‌های دخیل در قرآن مجید به آن اشاره‌ای نکرده است. در ویرایش دوم دایرة المعارف اسلامی (EI2) نیز مدخل «ذوالقرنین» به «اسکندر» ارجاع شده است و مؤلف مقاله اسکندر، مونتگمری وات، اساساً به بحث ریشه‌شناسی ذوالقرنین نپرداخته است.

موضوع ذوالقرنین در دانشنامه ایرانیکا واقعاً مایه شگفتی است؛ زیرا مدخل «ذوالقرنین» به «اسکندر» و در آنجا به



وی را با تاجی به شکل خورشید که از دو طرف آن دو شاخ بیرون آمده، تصویر کرده‌اند؛^{۱۱۵} همچنین بر استل شوش، نرسمین با دو شاخ نمایش داده شده است.

نکته دیگر آنکه: یکی از وجوه مذکور در باب تسمیه «ذوالقرنین» که در آغاز مقاله گفته شد، آن بود که «وی دو کناره قرص آفتاب را بگرفت». عیناً این معنا در زبان اکدی نیز آمده است؛ چه qama (= قرنا) بر «دو لبه ماه (در حالت هلال) یا اجرام آسمانی» نیز دلالت دارد؛ به ویژه در زمان ماه گرفتگی یا خورشید گرفتگی که تنها قسمت‌هایی از ماه یا خورشید، دیده می‌شود.

پس اینک می‌توان گفت: چون این کلمه معانی متعددی داشته، ناچار در دوران بعد، به گونه‌های متعددی تفسیر شده است. این موضوع سبب شده است برخی، این کلمه را به وجوه دیگری هم تفسیر کنند.

۲) در زبان عبری

واژه «قرن» چندین بار در تورات آمده است و تقریباً همه جا به معنای «شاخ» است؛ از جمله می‌توان به سفر دانیال، باب هشتم، آیه ۳ مربوط به رؤیای دانیال اشاره کرد: «پس چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخ‌هایش بلند بود». ^{۱۱۶} در متن عبری کلمه קַרְנַיִם معادل (= qarnaim = قَرْنِیم) به کار رفته است که به معنای «دو شاخ» است؛ همچنین در عبارت «وحینی که متفکر بودم، اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می‌آید... و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر دیدم...» (همان، آیه ۵) در اینجا نیز کلمه קַרְנַיִם معادل (= qerēn = قرن) به معنای یک شاخ به کار رفته است. در ادامه مطلب آمده است: جبرائیل (ع) خواب دانیال (ع) را برای وی تعبیر کرد. «قوچ صاحب دو شاخ» به «پادشاهان مادیان و فارسین» (همان، آیه ۲۰) تعبیر شده است. در آن زمان داریوش پسر خشایارشا پادشاه ایران بود، همچنین «بز نر» نیز به «پادشاه یونان» و تک شاخ وی به «پادشاه اول» (آیه ۲۱) تعبیر شده است.

بنابراین در رؤیای دانیال (ع)، «دو شاخ قوچ»، به دو پادشاهی ماد و فارس و «تک شاخ بز» به پادشاهی یونان اشاره دارد و از همین جاست که ذوالقرنین در برخی تفاسیر به صاحب «دو پادشاهی» تفسیر شده است؛ علاوه بر این در برخی فرهنگ‌های انگلیسی تحت تأثیر همین رؤیا، اشاره شده است که واژه «horn» در عهد عتیق به مفهوم «نمادی از شکوه، قدرت و افتخار» است. ^{۱۱۷}

اما در فرهنگ‌های عبری קֶרֶן (= Qerēn = قرن) نخست به معنای «شاخ» است. «نور و شعاع» نیز از معانی دیگری است که برای آن ذکر شده است. در فرهنگ عبری حییم و فرهنگ «داو بن آبا»^{۱۱۸} ذیل קֶרֶן (Qerēn) آمده است: «شاخ، نیرو، افتخار و تکبر و همچنین شعاع و پرتو» و صورت فعلی آن به معنی «شاخی یا استخوانی شدن و پرتو افکندن» است. فیرابند^{۱۱۹} در فرهنگ خود ذیل همین واژه، علاوه بر معانی بالا، «قدرت، نیرو» و در شکل فعلی آن، معنای «پیش رفتن» را هم آورده است؛ همچنین در قاموس عبری-عربی للغة المعاصرة، ذیل همین واژه آمده است: «شاخ، زایده‌ای در سر بعضی از حیوانات، بوقی شاخی، شعاع، برق، خط»؛ سپس در ادامه آمده است:

אָחוּ אָחַת הַשּׁוֹר בְּקַרְנָיו (= āḥāv ēt ḥāšḥōr beqārnāv) این عبارت مجازاً به این معناست: «همه امور را به دست گرفت، به اوضاع مسلط شد، به آن موقعیت بدون دغدغه دست یافت»؛ علاوه بر این، در عبارت:

הַצְמִיחַ קַרְנֵי פְלוֹנִי (ḥicmīḥā qērēn plōnī) مجازاً به «شأن و مقام فلانی بالا رفت»، معنا شده است.

گفتنی است در زبان عبری معاصر، کرن (= Keren) نامی است که بسیار بر دختران می‌نهند. ^{۱۲۰} این نام از ریشه «قرن» مشتق شده است و به معنای «شاخ» و هم «زیبا» است.

۳) در زبان سریانی

در زبان سریانی، در فرهنگ‌ها، این کلمه ذیل qarnā (= قرنا) به معنای «شاخ و بوق شاخی» آمده است. ^{۱۲۱} در فرهنگ بار بهلول، ذیل همین واژه عبارتی به سریانی آمده است که ترجمه آن را به عربی چنین آورده است: «یعلو شأنه و مرتبتة و قدره». در این عبارت به جای واژه «قدره»، کلمه qarnā آمده است. در عبارتی دیگر qarnā bitā (= قرنا بیتا) به معنای «صاحب بستان» یا «بستانبان» آمده است که البته این معنای اخیر، در زبان عربی به گونه‌ای دیگر راه پیدا کرده است (نک به: دنباله مقاله).

۱۱۵. ر. ک به: اخوان زنجانی؛ ۸۰، ۸۱، ۸۳.

۱۱۶. کتاب مقدس؛ ترجمه انجمن کتاب مقدس، همه ترجمه‌های فارسی از کتاب مقدس که در مقاله حاضر آمده است، از همین ترجمه است.

۱۱۷. در این باره ر. ک به: «Webster's New World Dictionary» ذیل واژه «horn».

۱۱۸. Dov ben Abba.

۱۱۹. Feyerabend Karl.

۱۲۰. این نام با شکل‌های گوناگون به زبان‌های مختلف راه پیدا کرده است (در این باره ر. ک به: بدره‌ای، ص ۱۵۴-۱۵۵).

۱۲۱. بروکلیمان؛ ۱۰۴؛ بار بهلول؛ ج ۲، ص ۱۸۴۷؛ کستاز؛ ۳۳۱، نیز مکین ذیل همین واژه.

چنان که ملاحظه می شود، دو معنای مهم این واژه در زبان عبری به زبان سریانی نیز انتقال یافته است و همچنان کاربرد دارد.

۴) در زبان عربی

این واژه در زبان عربی همان «قرن» است که معانی آن در فرهنگ های عربی، طیف وسیع تری به نسبت معانی همین واژه در زبان های پیشین شامل شود؛ اما طبیعی است که با گذشت زمان، کلمه، پاره ای از معانی پیشین خود را نیز از دست داده باشد.

این واژه در زبان عربی در ترکیب ذوالقرنین در مقام اسم عَلم به کار می رفته است؛ البته می توان پنداشت که این نام (=ذوالقرنین) در حقیقت مستقیماً از قرآن کریم تقلید می شده است؛ با این همه در منابع عربی، کلمه ذوالقرنین بارها در مقام اسم خاص یا لقب به کار رفته است؛ مثلاً ذوالقرنین قاضی باذغیس احمد بن مقدم هروی (متوفای ۲۶۹ ق)، ابوالمطاع ذوالقرنین حمدانی (متوفای ۴۲۸ ق) که هر دو لقب ذوالقرنین داشتند و ابوجعفر دهقان بن ذی القرنین و ذوالقرنین بن محمد بن ابراهیم آملی فقیه، ۱۲۲ که ذوالقرنین در آنها در مقام اسم آمده است.

از جمله معانی مشترک این واژه، با زبان های پیشین، معانی «شاخ»، «بوق شاخی»، «مدت زمان محدود» و «قرن خورشید» به معنای اولین شعاع آن در هنگام طلوع است که به کار می رود. ۱۲۳ در مورد معانی کهن این واژه، ملاحظه می کنیم مفهوم قدرت که در زبانهای کهن تر سامی رایج بود، اینک از زبان عربی رخت بر بسته است و دیگر در فرهنگ ها مذکور نیست؛ با این همه خوب است به دو مورد استثنایی اشاره کنیم: «قرن القوم» به معنای «شیخ و بزرگ قوم» و دیگری «قرن الشیطان» یا «قرناه» به معنای «قدرت، گسترش و تسلط شیطان» که از آن، معنای قدرت استنباط می شود. ۱۲۴

نتیجه

بنابر توضیحاتی که در بالا آمد، می توان نتیجه گرفت که ذوالقرنین که در حقیقت معنایی مادی داشت و بر کسی که دو شاخ دارد، اطلاق می شد، کم کم گسترده تر گردید و معنای تجریدی «قدرت و توان» کسب کرد. این معنا نخست در زبان اکدی (حدود سده شش قبل از میلاد) پیدا شد؛ سپس آن را در زبان عبری باز می یابیم؛ بدین سان می بینیم در طول تاریخ، آن را در مورد کسانی که به گونه ای صاحب شوکت و قدرت بوده اند یا بر سرزمینی پادشاهی کرده اند به کار برده اند؛ سپس این کلمه به زبان عربی راه پیدا کرد؛ اما در این زبان دایره معناشناختی آن از یک سو به حوزه های خارج از موضوع ما دامن کشید و از سوی دیگر سخت محدود شد و بسیاری از مفاهیم کهن را از دوش خود فروافتاند و به معنای «شاخ»، «بوقی» که از شاخ ساخته می شد و نیز «نیش خورشید» بسنده کرد.

بنابراین می توان نتیجه گرفت: برخی از مردم را از آن جهت ذوالقرنین می خواندند که قدرت و شوکت و شکوهی کسب می کردند؛ به عبارت دیگر، وجه تسمیه، توانمندی بوده است نه چیز دیگر؛ اما چون سیر تحول معنی شناختی کلمه، به کلی از میان رفته است، امروز تنها به این بحث می پردازند که ذوالقرنین چه کسی بوده است.

منابع

۱. آلوسی، ابوالفضل محمد؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲. ابن تیمیه؛ کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی التفسیر؛ لوح فشرده مکتبه التفسیر و علوم القرآن.
۳. ابن جوزی؛ المدهش؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۴. ابن حمدون، محمد؛ التذکرة الحمدونیة؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۵. ابن سیده، علی؛ المحکم والمحیط الاعظم؛ به کوشش عبدالستار احمد فراج؛ مصر: ۱۹۵۸ م.
۶. ابن عبد المنعم حمیری، محمد؛ الروض المعطار فی خبر الاقطار؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۷. ابن مظنور، محمد؛ لسان العرب؛ دارالفکر، ۱۴۱۴ ق/۱۹۹۴ م.
۸. ابن ندیم، محمد؛ الفهرست؛ بیروت: ۱۳۹۸ ق/۱۹۷۸ م.
۹. ابن هشام، عبدالملک؛ السیرة النبویة؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۱۰. ابو حمزه ثمالی، ثابت؛ تفسیر القرآن الکریم؛ به کوشش عبدالرزاق محمد حسین حرزالدین و محمد هادی معرفت؛ بیروت: ۱۴۲۰ ق.
۱۱. ابوالکلام آزاد؛ ذوالقرنین نامی همان کوروش بزرگ شاهنشاه با افتخار ایرانست؛ تهران: ۱۳۳۲ ش.
۱۲. ابوهلال عسگری؛ الاوائل؛ لوح فشرده الموسوعة الشعریة.
۱۳. اخوان زنجانی، جلیل؛ پژوهش واژه های سریانی در زبان فارسی؛ تهران: ۱۳۶۹ ش.
۱۴. انباری، ابوالبرکات؛ الباقلائی؛ لوح فشرده الموسوعة الشریعة.
۱۵. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تهران: ۱۴۱۶ ق.
۱۶. بدره ای، فریدون؛ کوروش کبیر در قرآن مجید و عهد عتیق؛ تهران: ۱۳۸۴ ش.
۱۲۲. ابن حمدوم؛ ۲۱۱۸؛ صفدی؛ ۱۱۰۷۴، ۱۱۰۶۵، ۶۰۸۴. تعالی؛ الاعجاز؛ ص ۲۵۰.
۱۲۳. مثلاً ر. ک به: ابن سیده و ابن منظور؛ ذیل «قرن».
۱۲۴. ابن سیده و خوری شرتونی؛ «ذیل قرن».



۱۷. بروجردی، سیدمحمدابراهیم؛ تفسیر جامع؛ تهران: ۱۳۶۶ ش.
۱۸. بلاغی، سیدعبدالحجت؛ حجة التفاسیر وبلاغ الاکسیر؛ قم: ۱۳۸۶ ش.
۱۹. بیضاوی؛ تفسیر بیضاوی؛ به کوشش عبدالقادر عرفات العشاء حسونه؛ بیروت: ۱۴۱۶ ق/ ۱۹۹۶ م.
۲۰. ثعالبی، ابو منصور؛ الاعجاز والایجاز؛ لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
۲۱. ثعالبی، ابو منصور؛ ثمار القلوب؛ به کوشش محمد ابو الفضل ابراهیم؛ قاهره: ۱۹۸۵ م.
۲۲. همین کتاب در لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
۲۳. جاحظ، عمرو؛ الحيوان؛ لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
۲۴. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین؛ تفسیر اثنا عشری؛ تهران: ۱۳۶۳ ش.
۲۵. حیم، سلیمان؛ فرهنگ عبری - فارسی؛ تهران: ۱۳۴۴ ش.
۲۶. خوری شرتونی، سعید؛ اقرب الموارد؛ بی مکان، ۱۳۳۰ ق، ۱۹۱۲ م.
۲۷. خویی، سید ابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن؛ بی مکان، بدون تاریخ.
۲۸. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی؛ به کوشش بهاء الدین خرماهی؛ تهران: ۱۳۷۷ ش.
۲۹. سعیدی، غلامرضا؛ ذوالقرنین در قرآن؛ این مقاله در پیوست کتاب شهاب پور چاپ شده است، ر. ک به: شهاب پور.
۳۰. سفیان ثوری؛ تفسیر سفیان ثوری؛ بیروت: ۱۴۰۳ ق.
۳۱. سوراآبادی، ابوبکر عتیق؛ تفسیر سوراآبادی؛ به کوشش علی اکبر سعید سیرجانی؛ تهران: ۱۳۸۰ ش.
۳۲. شریف لاهیجی، محمد؛ تفسیر شریف لاهیجی؛ به کوشش میرجلال الدین حسینی ارموی؛ تهران: ۱۳۷۳ ش.
۳۳. شهاب پور، عطاءالله؛ آیات ذوالقرنین؛ چاپخانه تابان، ۱۳۲۳ ش.
۳۴. صفدی، خلیل؛ الوافی بالوفیات؛ لوح فشرده الموسوعة الشريعة.
۳۵. طبرسی، فضل؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: ۱۳۷۲ ش.
۳۶. طبرسی، فضل؛ تفسیر جوامع الجامع؛ تهران: ۱۳۷۷ ش.
۳۷. طبری، محمد؛ تاریخ طبری؛ بیروت: ۱۴۰۷ ق.
۳۸. طیب، سیدعبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: ۱۳۷۸ ش.
۳۹. عاملی، ابراهیم؛ تفسیر عاملی؛ به کوشش علی اکبر غفاری؛ تهران: ۱۳۶۰ ش.
۴۰. فراء، ابوزکریا یحیی؛ معانی القرآن؛ به کوشش احمد یوسف نجاتی و دیگران؛ مصر: بدون تاریخ.
۴۱. فیض کاشانی؛ تفسیر الصافی؛ به کوشش حسین اعلمی؛ تهران: ۱۴۱۵ ق.
۴۲. داوود یسگو؛ قاموس عبری؛ عربی للغة العبرية المعاصرة، قدس: ۱۹۸۵ م.
۴۳. قرطبی، ابو عبدالله؛ الجامع لأحكام القرآن؛ به کوشش احمد عبدالعلیم بردونی؛ قاهره: ۱۳۷۲ ق.
۴۴. قمی مشهدی، محمد؛ تفسیر کنز الدقائق وبحر الغرائب؛ به کوشش حسین درگاهی؛ تهران: ۱۳۶۸ ش.
۴۵. کتاب مقدس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید؛ مترجم انجمن کتاب مقدس؛ ایران: ۱۹۸۷ م.
۴۶. کیوانی، مجدالدین؛ ذیل «اسکندر»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی؛ تهران: ۱۳۷۷ ش.
۴۷. گنابادی، سلطان محمد؛ تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة؛ بیروت: ۱۴۰۸ ق.
۴۸. معانی القرآن الکریم؛ به کوشش محمدعلی صابونی؛ جامعه ام القرى مکة، ۱۴۰۹ ق.
۴۹. مغنیه، محمدجواد؛ تفسیر الکاشف؛ تهران: ۱۴۲۴ ق.
۵۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ تهران: ۱۳۷۴ ش.
۵۱. نشوان حمیری، نشوان بن سعید؛ خلاصة السير الجامعة؛ لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
۵۲. نویری، صادق عبدالمجید؛ ترجمه قرآن؛ تهران: ۱۳۹۶ ق.
۵۳. نیشابوری، نظام الدین؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان؛ به کوشش شیخ زکریا عمیرات؛ بیروت: ۱۴۱۶ ق.
۵۴. همدانی، حسن بن احمد؛ الاکلیل؛ لوح فشرده الموسوعة الشعرية.
55. Bar Bahlule, Hassano, *Lexicon Syriacum*, Amsterdam, 1970.
56. Brockelmann, Carl, *Syrische Grammatik*, Berlin, 1905.
57. Costaz, Louis, *Dictionnaire Syriague-Francais*, Beyrouth, 1986.
58. Dov Ben Abba, *Hebrew/English, English/Hebrew*, New York, 1978.
59. EI¹, EI².
60. *Encyclopaedia Britanica*, 2006.
61. Feyerabend, Karl, *Langenscheid's Pocket Hebrew Dictionary to the Old Testament*, Berlin, (Without date).
62. Maclean, A *Dictionary of the Dialects of Vernacular Syriac*, Cambridge, 1985.
63. *The Assyrian Dictionary*, USA, 1982.
64. *Webster's New World Dictionary*.